

در صفحات دیگر: درد و درمان - شماره ۲، ۱۵ شعبان - قسمت ۲، تفسیر سوره کافرون - قسمت ۲، مانیفست شریعتی - قسمت ۲

### به یاد هم سفران وهم سفینه تابستان ۶۷ که با مرگ خاموش و مظلوم خویش کدامین بودن ما را در سرزمین غاسق به چالش کشیدند و رفتند.

سرخ شدید صبح فلق، سرخ شدید شام شفق، سرخ شدید خنده گل، سرخ شدید گریه ابر، سرخ شدید باد بهار، سرخ شدید باد صباح، سرخ شدید نعره شیر، سرخ شدید ناله مرغ، سرخ شدید فجر سحر، سرخ شدید راه حسین، سرخ شدید روح علی، سرخ شدید وارث نوح، سرخ شدید راه خلیل، سرخ شدید کعبه حرا، سرخ شدید کعبه حق، سرخ شدید حج وداع، سرخ شدید مرد اوین، سرخ شدید بحر خزر، سرخ شدید جنگل سبز، سرخ شدید دشت کویر، سرخ شدید یاسر پیر، سرخ شدید مرد صلیب، سرخ شدید جنده پیر، سرخ شدید شراب عشق، سرخ شدید ندای وحی، سرخ شدید آتش صبر، سرخ شدید خروش حق، سرخ شدید زینب صبر، سرخ شدید رسول وحی، سرخ شدید موسی نیل، سرخ شدید حجر جمل، سرخ شدی آرش خلق، سرخ شدید پیام عشق، سرخ شدید نور خدا، سرخ شدید هاجر خلق، سرخ شدید سعی صفا، سرخ شدید شعر امید، سرخ شدید نوید فجر، سرخ شدید امید خلق، سرخ شدید کتاب وحی، سرخ شدید صراط حق، سرخ شدید لای علی، سرخ شدید شیعه دین، سرخ شدید عصای خلق، سرخ شدید سکوت مرگ، سرخ شدید آل رسول، سرخ شدید مصلح دین، سرخ شدید حر حسین، سرخ شدید بلال نور.

شام شدید غاسق دین، شام شدید کلاغ خلق، شام شدید غاصب فجر، شام شدید قاتل قسط، شام شدید مفتی فسق، شام شدید گرگ نماز، شام شدید جائر خلق، شام شدید سفیر مرگ، شام شدید راه یزید، شام شدید باطل سحر، شام شدید قاسط حق، شام شدید مارق نور، شام شدید ناکث خلق، شام شدید وبای روح، شام شدید کفر صلاه، شام شدید نفاق دین، صبح شدید نماز وصل، صبح شدید امید خلق، صبح شدید سراج راه، صبح شدید علم الیقین، صبح شدید حق مبین، صبح شدید روح امین، صبح شدید آرش خلق، صبح شدید طلوع فجر، صبح شدید خنده مرگ، صبح شدید آه یتیم، صبح شدید نماز عشق.

بر سفیر اولین گلوله‌ائی که در شامگاه ۳۰ خرداد ۶۰ در تپه‌های اوین به صدا درآمد، کدامین فریاد، به رفتنمان فرا خواند؟

بر آخرین حلقه‌های دارهای نهبانخانه‌های اوین در تابستان سال ۶۷، کدامین مرگ خاموشی بود که ما را رفتن آموخت؟

بر آخرین تازیانه‌های شکنجه گران جلا در کهریزک ۸۸، کدامین فریاد خاموش گردید که ما را زیستن آموخت؟

بر بلندای قتل و عام جوانان خیابان آزادی و خوابگاه دانشجویان در سال ۸۸، کدامین خروش آزادی خاموش گردید که ما را مردن آموخت؟

بر اجساد مثله شده آزادی در کهریزک، اوین و گوهر دشت، کدامین جغد استبداد سایه انداخته بود که ما را به فرار دعوت می‌کرد؟

بر گورستان خاموش خاوران تابستان سال ۶۷، کدامین قابیل فتوای حلیت خون آزادی و عدالت سر می‌داد؟

در دادگاه بزرگ جنبش ۸۸ خلق، کدامین مصباح هدایت ما را به انتقام خون هابیل برادر دعوت می‌کرد؟

در عرصه کارزار تاریخ کربلای ۸۸، کدامین حسین ما را دعوت «هل من ناصر ینصرنی» می‌آموخت؟

در شکنجه گاه‌ها مرج العذرای جلا، کدامین حجر ما را به قیام دعوت می‌کرد؟

در تنهائی بیابان‌های ریزه قابیل خلق، کدامین ابودر ما را به فدا و فدیہ

خلق فرا می‌خواند؟

در شکنجه‌گاه‌های مهیب کهریزک و اوین، بیابان‌های مکه، کدامین بلال، عمار، یاسر، سمیه و... ما را به مقاومت فرا می‌خواند؟

بر آتش گل سرخ شده نمرود سال ۸۸، کدامین خلیل ما را به فریاد بر علیه غاسق واقف زمان فرا می‌خواند؟

در دادگاه رفرمیسم ۷۶، کدامین چشم بر مظلومیت گذشته‌مان گریه می‌کرد؟

در بلندای صلیب مسیح آزادی و عدالت تابستان ۶۷، کدامین فتوای حلیت، اعدام آزادی و عدالت و آگاهی مظلوم را اعلام می‌کرد؟

ای جلا، ای قابیل، اگر با قطره قطره کشتن آزادی، آخرین فریاد آزادی را در کهریزک و اوین مصلوب سازید، دانشجو نمی‌میرد.

ای جلا، ای قابیل، اگر در عاشورای ۸۸ خیمه آزادی و عدالت و آگاهی به آتش بکشید و بر اجساد حقیقت اسب برانید، چراغ آزادی و عدالت خاموش نخواهد شد.

ای جلا، ای قابیل، که در صفین ۸۸ قرآن‌های عمرو عاص را در برابر قرآن ناطق آزادی و حقیقت به سر نیزه کشید، آزادی نمی‌میرد.

ای جلا، ای قابیل، اگر در محراب شریعت با شمشیر زهر آلود فقاقت عدالت مظلوم را ذبح شرعی کنید، عدالت و آزادی نمی‌میرد.

سلام بر آزادی؛ سلام بر برابری؛ سلام بر آگاهی

سلام بر فانوس‌های خاموش و مظلوم تابستان ۶۷

سلام بر شکنجه شدگان کهریزک و اوین تابستان ۸۸

سلام بر کشته‌های خاموش ۳۰ خرداد ۸۸ خیابان آزادی

سلام بر پرستوهای آزادی تار و مار شده سال ۷۸ و ۸۸ خوابگاه‌های دانشجویان

سلام بر پیراهن خونین کشته‌های مظلوم تابستان ۸۸ کهریزک و اوین

سلام بر کشته‌های خیابان انقلاب عاشورای ۸۸ تهران

سلام بر فریاد خاموش تنهائی ریزه

سلام بر مسیح‌های مصلوب تابستان ۶۷ فتوای فقاقت

سلام بر پرومته‌های در زنجیر زندان‌های زئوس ۸۸ شریعت

سلام بر آزادی مصلوب سال ۸۸ فقاقت

سلام بر عدالت مظلوم مثله شده تابستان ۶۷ فقاقت

سلام بر حسین و عاشورای حسین و دادگاه تاریخی کربلای حسین

سلام بر محمد پیامبر آگاهی و آزادی و عدالت

سلام بر علی عدالت مظلوم و آزادی مصلوب و انسانیت مقتول

سلام بر ابراهیم خلیل سلسله جنبان عدالت و آگاهی و آزادی و انسانیت

سلام بر موسی آواره عاصی سینای قدرت و ثروت و معرفت

سلام بر مسیح بن مریم مصلوب فتوای جهالت و سفاهت و فقاقت و شریعت

زنده باد آزادی؛ زنده باد عدالت؛ زنده باد آگاهی خلق‌ها

والسلام

## درد و درمان - شماره دوم

درد: گفته می‌شود که ریشه همه دردهای حال و گذشته ما در سه درد هم ریشه نهفته است:

اول: پروتست‌گرایی بر سبک پروتستانیسیم مذهبی دوران رنسانس اروپا.

دوم: مفهوم‌گرایی همراه با کلی‌نگری به جای مصداق‌نگری و واقعیت‌بینی یا تکیه بر بینش عام و مجرد و کلی، به جای تکیه بر اندیشه‌های مشخص و کنکریبت.

سوم: قدرت‌گرایی توسط تکیه بر استراتژی متلاشی کردن ماشین دولت به معنای اعم کلمه، جهت ایجاد انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب اقتصادی، انقلاب طبقاتی به جای تکیه بر تحول اجتماعی، سیاسی و صنفی توده‌ها بر پایه استراتژی اعتدالی جنبش‌های اجتماعی اعم از جنبش‌های دمکراتیک، یا جنبش‌های سیاسی، یا جنبش‌های اجتماعی، یا جنبش‌های اقتصادی و سوسیالیستی بر پایه حرکت خودآگاهی بخش اجتماعی، سیاسی و طبقاتی.

طرفداران این نگرش معتقدند که، تا زمانی که ما (شریعتی و نشر مستضعفین) این درد یا آفت سه‌گانه را از اندیشه‌مان درمان نکنیم امکان اعتدالی حرکت سازمان‌گرایانه حزبی برای نشر مستضعفین و اندیشه شریعتی در جامعه امروزی ایران وجود نخواهد داشت و تا زمانی که این درد به صورت ریشه‌ای در این اندیشه و اعتقاد (شریعتی و نشر مستضعفین) حل نگردد، دوباره این حرکت مانند گذشته گرفتار همان گردبادهایی خواهد شد که بسان سونامی سال ۵۹ و ۶۰ این حرکت را به ورطه نیستی خواهد کشاند. البته این منتقدین به این اندیشه در ادامه دردیابی اندیشه شریعتی و حرکت نشر مستضعفین ریشه مبنائی و پایه‌ای این سه درد را در یک درد مشترک تبیین می‌نمایند و آن اینکه معتقدند که علت این سه درد ریشه‌ای (پروتست‌گرایی به جای اصلاح دینی و مفهوم‌گرایی به جای مصداق‌گرایی و قدرت‌گرایی یا دولت‌گرایی به جای جنبش‌گرایی یا خودآگاهی‌گرایی اجتماعی) یک درد ریشه‌ای می‌باشد که آن درد ریشه‌ای عبارت است از این طرز تفکر نشر مستضعفین و شریعتی که معتقدند که تمامی شاخه‌های خودآگاهی اجتماعی، خود آگاهی سیاسی، خودآگاهی اقتصادی، خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی‌های ملی و قومی و... در جامعه ایران - به علت اینکه جامعه ایران یک جامعه مذهبی می‌باشد - باعث می‌گردد تا در عرصه تحول تنها محتوای بینش و نگرش و روش مذهب تحول پیدا کند و در هر زمانی، هر حرکتی در جامعه ایران اگر در عرصه استراتژی تحول مذهبی صورت نگیرد، با هر نوع تفکری که مطرح شود محکوم به شکست خواهد بود، یعنی هر گونه حرکتی خارج از این چارچوب چه بر پایه نگرش لیبرالیستی غرب در اشکال مختلف تاریخی آن باشد و چه بر پایه نگرش سوسیالیستی‌های قرن نوزده اروپا، یا سوسیالیستی‌های دولتی قرن بیستم، محتوم به شکست خواهد بود. لذا در رابطه با این نگرش و بینش و روش نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی و سیاسی حرکت سازمان‌گرایانه حزب مستضعفین ایران معتقد است که تمامی خودآگاهی پنج‌گانه طبقاتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ملی، تاریخی، قومی خودآگاهی انسانی همه می‌بایست از کانال خودآگاهی اعتقادی به جامعه و مردم ایران تزریق گردد و تا زمانی که این خودآگاهی‌های پنج‌گانه از کانال خودآگاهی اعتقادی توده‌ها صورت نگیرد و به صورت مکانیکی و منفرد در جامعه و طبقه و اقلیت مطرح شود، هیچ‌گونه فونکسیون کیفی در تحول سیاسی اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی این مردم نخواهد داشت. بر این مبنا است که نشر مستضعفین در عرصه تحول اعتقادی اسلام و شیعه معتقد به شکل‌گیری خودآگاهی پنج‌گانه فوق می‌باشد.

طرفداران نظریه فوق در انتقاد به نشر مستضعفین معتقدند ریشه آن

سه درد یا سه آفت مطرح شده (۱- پروتست‌گرایی ۲- مفهوم‌گرایی ۳- قدرت‌گرایی) نشر مستضعفین در این درد ریشه‌ای و اساسی نهفته است که معتقد است که تمامی این خودآگاهی‌های پنج‌گانه (خود آگاهی اجتماعی، خودآگاهی طبقاتی، خودآگاهی سیاسی، خودآگاهی اقتصادی، خودآگاهی انسانی و ملی و قومی) از کانال خودآگاهی اعتقادی عبور می‌کند. این نگرش باعث می‌گردد تا بر پایه تکیه استراتژی که نشر مستضعفین و شریعتی بر مذهب می‌کند - آن هم مذهبی که دارای تاریخ ۱۴۰۰ ساله می‌باشد - خود به خود این بینش نشر مستضعفین و شریعتی را گرفتار آفت‌های سه‌گانه فوق می‌کند. چراکه این استراتژی، خود به خود نشر مستضعفین را به جای اصلاح‌گرایی گرفتار پروتست‌گرایی بر پایه بینش کالون و لوتر اروپا در عصر رنسانس می‌کند که توسط این بینش پروتست‌گرایی آن‌ها توانستند با اسکولاستیک کاتولیسیم قرون وسطائی اروپا که بزرگترین حامی مناسبات فئودالیسم اروپائی بود برخورد نمایند و آن را لیبرالیزه اقتصادی، سیاسی و... بکنند و همین بینش پروتست‌گرایی کالونی و لوتری بود که آنچنانکه دورکهم می‌گوید باعث گردید تا مذهب مسیحیت از حالت انفرادی و آخرت‌گرایی و... خارج گردد و صورت دنیاگرایی به خود بگیرد و همین دنیاگرایی مذهب مسیحیت بود که باعث گردید تا این مذهب در خدمت بورژوازی غرب، چهره سیاسی به خود بگیرد و با سیاسی شدن مذهب است که باعث می‌شود که مذهب شکل فرقه‌ای به خود بگیرد.

بنابراین برای اینکه مذهب گرفتار فرقه‌گرایی و حزب‌گرایی نشود باید وارد سیاست نشود و برای اینکه مذهب سیاسی نشود باید مذهب دنیاگرایی را رها کند و کار مذهب با آخرت و خدا و فرد باشد و وارد جامعه و جامعه‌گرایی نشود، یعنی دایره مذهب باید به خدا و آخرت و فرد خلاصه گردد و بیرون از این مثلث هرگز نباید مذهب وارد بشود و باز بر پایه این اعتقاد نشر مستضعفین است که باعث می‌شود تا مذهب به عنوان بازوی قدرت و حزب سیاسی وارد کارزار قدرت در داخل گردد و در حرکت شریعتی و نشر مستضعفین دولت‌گرایی جانشین جنبش‌گرایی بشود و همین امر است که باعث می‌گردد تا قدرت‌گرایی جانشین خودآگاهی بشود و تئوری انقلاب جانشین تئوری اصلاحات گردد و باز در همین رابطه است که آفت سوم که مفهوم‌گرایی بود جانشین مصداق‌گرایی می‌گردد، چراکه تکیه استراتژیک بر مذهب کردند و خودآگاهی پنج‌گانه فوق که همگی کنکریبت می‌باشند از کانال آن عبور دادن، باعث می‌شود تا مذهبی که ریشه ۱۴۰۰ ساله گذشته دارد به صورت مفاهیم کلی مطرح گردد.

بنابراین، از نگاه این منتقدین شریعتی و نشر مستضعفین، برای اینکه شریعتی و نشر مستضعفین بتواند از این سه درد و سه آفت (پروتست‌گرایی و مفاهیم‌گرایی و قدرت‌گرایی) نجات پیدا کند، باید استراتژی خود را از تکیه استراتژیک بر خودآگاهی اعتقادی جهت کانالیزه کردن خودآگاهی‌های پنج‌گانه (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، انسانی، طبقاتی، ملی، منطقه‌ای و قومی) رهائی بخشیده و اسلام و مذهب و شیعه را وارد کارزار دنیا و سیاست و جامعه و قدرت نکنند. البته طرح این نکته در همین جا بی‌مناسبت نخواهد بود که طرفداران این نظریه پیش از آنکه در این رابطه حرکت نشر مستضعفین را زیر تیغ جراحی و نقد خود بکشند، خود حرکت شریعتی را هم آستان همین آفات می‌دانند و از نظر این‌ها تمامی بیماری و دردهای استراتژی نشر مستضعفین نشأت گرفته از اندیشه شریعتی می‌باشد، چراکه از دید این‌ها استراتژی نشر مستضعفین تماما نشأت گرفته از مرحله سوم استراتژی شریعتی می‌باشد (شریعتی کامل که همان شریعتی تئوریسین می‌باشد و پس از شریعتی سیاسی و شریعتی جامعه‌شناس و شریعتی ایدئولوگ شکل گرفته است)، از دیدگاه این منتقدین، شریعتی تمامی دیدگاه استراتژیک خود را که از سال ۱۳۴۸ مادیت پیدا کرد بر همین مبنا تئوریزه کرده است، یعنی شریعتی در عرصه استراتژی مرحله سوم حرکت، معتقد به اولویت خودآگاهی اعتقادی بر خودآگاهی اجتماعی، طبقاتی، سیاسی، ملی - قومی و منطقه‌ای و انسانی می‌باشد و همین اولویت بندی شریعتی در عرصه

کاتولیسم بوده است که از لحاظ مضمون و قالب مسیحیت بر عکس اسلام، یک مذهب اسکولاستیک می‌باشد، البته مقصود ما از اسکولاستیک در اینجا عقیده‌ای است که:

اولاً اصالت را از زمین می‌گیرد و به آسمان می‌دهد؛ در ثانی اصالت را از انسان می‌گیرد و به خدایان می‌بخشد؛ در ثالث اصالت را از دنیا می‌گیرد و به آخرت می‌بخشد؛ در رابع اصالت را از جامعه می‌گیرد و به فرد می‌دهد.

در نگاه ما هر اندیشه‌ای که این اصالت‌های چهارگانه انسان و دنیا و جامعه و زمین را نفی کند و به آسمان‌ها و خدایان و فرد و آخرت ببخشد، اسکولاستیک نامیده می‌شود، خواه مسلمان باشد، یا مسیحی، یا یهودی و یا... در صورتی که برعکس پروتستانیسیم لوتر و کالون موضوع پروتستانیسیم شریعتی و نشر مستضعفین، اسلام محمد است، باشد که بر عکس مسیحیت، محمد در برابر آخرت، اصالت به دنیا می‌دهد و با بیان:

«الدنيا مزرعة الآخرة» و

«من لا معاش له لا معاد له» و

«يوم ينظر المرء ما قدمت يداه» و

«من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى» و... به دنیا به لحاظ اصالت و تکوین و ارزش مقدم بر آخرت نگاه می‌کند و همچنین، انسان مورد نظر محمد، برعکس انسان در مسیحیت - که در برابر خدایان آسمان کاملاً له شده و نفی شده می‌باشد، - انسان مورد نظر محمد، جانشین خدا در زمین می‌باشد و تمام وجود در تسخیر او می‌باشد و او پتانسیل آن را دارد که بر تمام هستی مسلط گردد:

«وَأُذِ قَالِ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (سوره البقره - آیه ۳۰)؛

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» (سوره الجاثیه - آیه ۱۳)؛

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَنْ اسْتَضِعُّنَّ أَنْ تَتَفَدُّوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (سوره الرحمن - آیه ۳۳).

و همچنین در نگاه همین محمد ارزش یک فرد به اندازه همه بشریت می‌باشد:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِهٖ غَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (سوره المائده - آیه ۳۲)

و خود جامعه دارای هویت و مسئولیت و موجودیت می‌باشد:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ...» (سوره البقره - آیه ۱۳۴)

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...» (سوره البقره - آیه ۱۴۳) و...

بنابراین اصلاً موضوع پروتستانیسیم شریعتی و نشر مستضعفین شباهتی با پروتستانیسیم لوتر و کالون ندارد و اما در رابطه با فونکسیون و هدف پروتستانیسیم لوتر و کالون با پروتستانیسیم شریعتی هم باید بگوئیم که، از نظر هدف و عملکرد هم این دو پروتستانیسیم کاملاً از هم متفاوت می‌باشد چراکه هدف لوتر و کالون از پروتستانیسیم مسیحیت جاده صاف کردن برای سرمایه‌داری و خراب کردن حمایت معنوی فئودالیسم توسط لیبرالیزه کردن مسیحیت می‌باشد، در صورتی که هدف شریعتی از پروتستانیسیم، ایدئولوژیک کردن اسلام و شیعه به عنوان یک تنوری خودآگاهی بخش می‌باشد که در نهایت، شرایط را جهت تحقق سوسیالیسم فراهم می‌سازد و اما در رابطه با متدولوژی تحقق پروتستانیسیم هم این دو اندیشه کاملاً متفاوت می‌باشند، چراکه از نظر شریعتی تحقق پروتستانیسیم اسلامی تنها از طریق بازگشت به اسلام اولیه امکان پذیر می‌باشد، در صورتی که پروتستانیسیم لوتر و کالون بر پایه بورژوائی یا لیبرالیزه کردن کاتولیسم و مسیحیت امکان پذیر می‌باشد. به عبارت دیگر اصلاً

استراتژی است که از دیدگاه این منتقدین، اندیشه شریعتی را گرفتار این سه آفت مهلك پروتست‌گرانی و مفاهیم‌گرانی و قدرت‌گرانی کرده است و خود این عامل باعث شده که از نگاه این منتقدین شریعتی به اسلام و شیعه دنیاگرا و جامعه‌گرا و قدرت‌گرا اعتقاد پیدا کند و شاید بهتر است بگوئیم که شریعتی بر پایه این استراتژی بود که مجبور شد مذهب و اسلام و شیعه را دنیائی و اجتماعی و سیاسی بکند که از دیدگاه این منتقدین حاصل همه این‌ها ایدئولوژیک کردن دین، توسط شریعتی بوده است و راه نجات اندیشه شریعتی از این آفت‌های سه گانه از نگاه این منتقدین غیر دنیائی و غیر سیاسی و غیر اجتماعی کردن اسلام شریعتی می‌باشد. این منتقدین اندیشه شریعتی معتقدند که کار مذهب و اسلام فقط تبیین آخرت و خدا و رابطه فرد با خدا می‌باشد و اصلاً نباید اسلام و مذهب را وارد دنیا و جامعه و سیاست بکنیم و تا زمانی که مذهب و اسلام بخواد از دنیا و جامعه و سیاست دم بزند، راهی جز گرفتار شدن در همین آفت‌هایی که شریعتی و نشر مستضعفین گرفتار آن شد، وجود ندارد.

**درمان:** البته آنچه تا اینجا در طرح دردها یا درد فوق مطرح کردیم عیناً طرح دیدگاه منتقدین به نشر مستضعفین و اندیشه شریعتی می‌باشد و تا اینجا تلاش ما این بود که تا آنجا که امکان دارد در طرح انتقاد آن‌ها دخل و تصرفی نکنیم و فقط به تشریح نظرگاه آن‌ها بپردازیم اما در عرصه بخش درمان می‌کوشیم، فقط از دیدگاه خودمان یا به عبارت دیگر از دیدگاه نشر مستضعفین و اندیشه شریعتی به ارزیابی درمان آن‌ها بپردازیم لذا در این رابطه است که در اینجا نخست به تبیین و بررسی دردهای مطرح شده از طرف آن‌ها می‌پردازیم و سپس در پایان به ارزیابی راه حل آن‌ها می‌پردازیم:

**پروتست‌گرانی یا تکیه بر استراتژی پروتستانیسیم شریعتی و نشر مستضعفین:** اینکه این منتقدین شریعتی و نشر مستضعفین مطرح می‌کنند که آفت اندیشه شریعتی و نشر مستضعفین سه پایه دارد:

الف - پروتست‌گرانی؛ ب - مفاهیم‌گرانی؛ ج - قدرت‌گرانی؛

از نگاه این‌ها راه حل این آفت‌ها تکیه بر اصلاح دینی به جای پروتست‌گرانی و تکیه بر مصداق‌گرانی به جای مفاهیم‌گرانی و تکیه بر خودآگاهی به جای قدرت‌گرانی یا دولت‌گرانی توسط استراتژی غیر خودآگاهی اعتقادی، در هیچ جا تعریف مشخص آن‌ها از این سه آفت مطرح نشده است، یعنی مشخص نیست که این‌ها چه تعریفی از پروتست‌گرانی دارند چراکه زاویه نگاه آن‌ها به استراتژی پروتست‌گرانی شریعتی یک زاویه انحرافی می‌باشد، زیرا این‌ها از نگاه پروتستانیسیم لوتر و کالون آنچنانکه دورکیم تبیین می‌کند، به شعار و استراتژی شریعتی و نشر مستضعفین نگاه می‌کنند نه آنچنانکه باید از نگاه شریعتی و نشر مستضعفین به استراتژی لوتر و کالون می‌نگرند و همین انحراف در نگاه به پروتستانیسیم شریعتی و نشر مستضعفین است که باعث می‌شود تا آن‌ها به انحراف در قضاوت و تبیین دچار گردند، زیرا آن‌ها برای شناخت استراتژی پروتستانیسیم شریعتی و نشر مستضعفین فقط به تعریف‌های دورکیم از پروتستانیسیم لوتر و کالون بسنده می‌کنند و هرگز حتی برای یکبار هم از خود سوال نمی‌کنند که منظور شریعتی و نشر مستضعفین از شعار و استراتژی پروتستانیسیم چه می‌باشد؟ آیا واقعاً شریعتی و نشر مستضعفین به شعار پروتستانیسیم اسلامی با همان نگاه لوتر و کالون می‌نگرند؟ یا که نه استفاده آن‌ها از این ترم فقط یک تشابه لفظی و ترمی دارد و اصلاً به لحاظ مضمونی و محتوایی پروتستانیسیم شریعتی و نشر مستضعفین با پروتستانیسیم کالون و لوتر شباهتی ندارد. برای درک این قضاوت لازم است که در اینجا به تمایز بین پروتستانیسیم این‌ها با پروتستانیسیم کالون و لوتر بپردازیم:

الف - موضوع پروتستانیسیم کالون و لوتر مسیحیت و به طور مشخص



که می‌گویند اندیشه نشر مستضعفین و شریعتی دولت‌گرا، یا قدرت‌گرا و یا سیاست‌گرا می‌باشد باید بگوئیم که متأسفانه از این بابت هم این منتقدین گرامی سورنای این اندیشه را از دهان گشادش می‌نوازند، چراکه اولاً طرح دولت از طرف شریعتی فقط یک مرتبه آن هم در تئوری «امت و امامت» مطرح شده است و بعد از آن شریعتی در هیچ جا نه تنها به طرح لزوم تئوری دولت پرداخته بلکه بالعکس، تمامی انتقادهای شریعتی به سوسیالیسم دولتی و لیبرالیسم غرب از زاویه نقد دولت می‌باشد؛ در ثانی در همان یکجا هم که شریعتی (با تکیه بر دموکراسی متعهدانه مطرح شده در کنفرانس بانوگ توسط کشورهای غیر متعهد) تکیه می‌کند، جهت تبیین اصل امامت شیعه در ۱۴۰۰ سال پیش است نه جهت تبیین تئوری دولت در عصر حاضر. بنابراین در سر تا پای اندیشه شریعتی حتی یک نمونه هم نمی‌توانیم نشان دهیم که شریعتی بر پایه کسب قدرت سیاسی بخواهد استراتژی خودآگاهی بخش خود را تبیین علمی یا سیاسی بنماید. محصل آنکه نه استراتژی پروتست در اندیشه شریعتی و نشر مستضعفین به فرقه‌گرایی می‌انجامد و نه تکیه بر طرح مفاهیم باعث دوری از مصداق‌ها در اندیشه شریعتی و نشر مستضعفین می‌شود و نه اصلاً اندیشه شریعتی و اندیشه نشر مستضعفین مانند اندیشه مجاهدین خلق یک اندیشه قدرت‌گرا بوده و هست بلکه بالعکس در طول چهل سال حیات خود دارای ماهیتی ضد قدرت بوده و شعار استراتژیک شریعتی که عبارت است از نفی «زر و زور و تزویر» می‌باشد، کاملاً در راستای تبیین این موضوع می‌باشد.

حال پس از اینکه روشن گردید که نه تنها سه آفت مطرح شده برای اندیشه شریعتی و نشر مستضعفین سه آفت نمی‌باشند بلکه سه ارزش در این اندیشه می‌باشند، می‌توانیم به ارزیابی درمان این منتقدین برای ریشه کردن این سه درد بپردازیم که در این رابطه آنچنانکه فوقاً مطرح شد درمان این‌ها تنها با نفی استراتژی تکیه بر خودآگاهی اعتقادی جهت تزریق خودآگاهی اجتماعی، طبقاتی، سیاسی، ملی - قومی و انسانی به جامعه امکان‌پذیر می‌باشد که آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت این موضوع ستون فقرات استراتژی شریعتی می‌باشد. آنچه در رابطه با درمان آن‌ها هم در اینجا می‌توانیم مطرح کنیم عبارت است از اینکه، آنچنانکه دیدیم دردهای مطرح شده از جانب آن‌ها صورتی کاملاً عکس داشت و اندیشه شریعتی در این رابطه به صورت پوستین پشمینه وارونه در آمده بود (وَلَيْسَ الْأِسْلَامُ لَيْسَ الْفَرُّوْ مَقْتُولًا) - اسلام پوستین پشمینه‌ای است که به صورت وارونه پوشیده شده است» (خطبه ۱۰۷ - نهج البلاغه) درمان آن‌ها هم که نفی استراتژی تکیه بر خودآگاهی اعتقادی توسط شریعتی و نشر مستضعفین می‌باشد صورتی کاملاً عکس دارد، چراکه بهترین دلیل جهت رد این نظریه آن‌ها تجربه موفق استراتژی شریعتی در تاریخ گذشته تا حال ما می‌باشد، زیرا برای کسانی که اندک شناختی از تاریخ ایران چه در عصر کلاسیسم و چه در عصر مدرن دارند این حقیقت کاملاً واضح است که در میان تمامی راه‌های رفته تنها تجربه موفق استراتژی خودآگاهی بخش اعتقادی شریعتی بوده که در ادامه آن نشر مستضعفین معتقد به استمرار این استراتژی می‌باشد و غیر از این حرکت کلیه حرکت‌های دیگر در داخل جامعه و تاریخ ما چه حق و چه باطل، چه راست و چه چپ، چه سنتی و چه مدرن همه شکست خورده‌اند و همین یک دلیل کافی است که حیات این استراتژی را برای جامعه ما موفقیت‌آمیز بدانیم.

این زبان چون سنگ و فم آتش وش است	و آنچه بجهد از زبان چون آتش است
سنگ و آهن را مزین بر هم گزاف	گه ز روی نقل و گه از روی لاف
زانکه تاریکست و هر سو پنبه زار	در میان پنبه چون باشد شرار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند	وز سخن‌ها عالی را سوختند
عالی را یک سخن ویران کند	روبهان مرده را شیران کند

مثنوی دفتر اول صفحه ۳۴

والسلام

قیاس کردن بین پروتستانیسیم شریعتی با پروتستانیسیم لوتر و کالون امری نادرست است و اما علت اینکه چرا پروتستانیسیم شریعتی هم از جانب لیبرال‌های غیر مذهبی و هم از جانب لیبرال‌های مذهبی (از بازرگان تا سروش) و هم از جانب نئولیبرال‌های مذهبی مدعی طرفدار شریعتی بیش از هر اصل دیگر شریعتی به رگیار گرفته شده است به این خاطر است که از نظر این‌ها، پایه اندیشه شریعتی بر مبنای این اصل استوار می‌باشد که: اگر ما بتوانیم در اندیشه شریعتی دنیا را از آخرت و فرد را هم از جامعه جدا سازیم و خدا را هم در برابر انسان قرار دهیم، دیگر اندیشه شریعتی به صورت شیر بی یال و دم و اشکم در خواهد آمد. بنابراین طرز تفکر لیبرالیسم در چهره‌های مختلف آن در جامعه ما برای مقابله با اندیشه شریعتی - که تنها جریانی است که در تاریخ تحول اجتماعی جامعه ما دارای تجربه موفق می‌باشد - به جای مقابله کردن با سوسیالیسم یا دیالکتیک و یا مبارزه طبقاتی و... در اندیشه شریعتی، به مقابله با پروتستانیسیم شریعتی می‌پردازند آن هم با این شکل زنده تا هدف خود که آسمانی و آخرتی و خدائی کردن مذهب می‌باشد، پیاده نمایند.

**مفهوم‌گرایی به جای مصداق‌گرایی:** و اما در رابطه با آفت دوم یعنی مفهوم‌گرایی در اندیشه شریعتی و نشر مستضعفین به جای مصداق‌گرایی، آنچه در این رابطه می‌توانیم مطرح کنیم عبارت است از اینکه، در نظرگاه این منتقدین بین مفهوم و مصداق دیوار چین برقرار می‌باشد، چراکه هنوز این منتقدین گرامی به این مرحله از درک و شناخت نرسیده‌اند که ارزش یک اندیشه و تفکر به ارزش و جایگاه مفاهیم کلی در آن اندیشه و تفکر می‌باشد و تا زمانی که مفاهیم کلی و عام انسانی متحول نگردد امکان تحول مصداق و واقعیت جامعه انسانی وجود ندارد. البته این موضوع به لحاظ فونکسیون، صورتی کاملاً عکس مفاهیم کلی طبیعی دارد چراکه در طبیعت طرح مفاهیم کلی طبیعی که به صورت تجربه و فرضیه و قانون و تئوری مطرح می‌شود فقط در جهت افزایش کاربرد انسانی می‌باشد و اگر نه از زاویه طبیعت چه شما به قانون جاذبه مطلع باشید چه نباشید، طبیعت کار خود را می‌کند در صورتی که در رابطه با مفاهیم انسانی موضوع صورتی کاملاً عکس دارد، چراکه در عرصه انسانیت تنها وجه تغذیه تکامل و رشد جوامع انسانی همین مفاهیم انسانی می‌باشد. یعنی برعکس قانون جاذبه در طبیعت که شناخت و عدم شناخت آن تاثیری در طبیعت جاذبه ندارد، در موضوع انسانی تا زمانی که ما از مفاهیم کلی مثل دموکراسی یا سوسیالیسم و... مطلع نباشیم امکان تحول و تکامل جامعه انسانی به هیچ وجه وجود نخواهد داشت و بزرگترین رسالت پیشگامان تئوریسین جامعه، خلق این مفاهیم کلی و عام می‌باشد و در کانتکس این مفاهیم کلی است که بینش و روش و نگرش به مصداق‌ها شکل می‌گیرد. بنابراین، اینکه این منتقدین اندیشه شریعتی و نشر مستضعفین را به خاطر طرح مفاهیم عام رد می‌کنند باید در نظر داشته باشد که تمامی ارزش‌های یک اندیشه و تفکر جایگاه آن مفاهیم کلی و عام می‌باشد و باز در همین رابطه است که در همین جا می‌توانیم به این سوال فربه پاسخ دهیم که چرا هنوز پس از ۲۵ قرن مفاهیم کلی ارسطو و افلاطون بر اندیشه بشریت سنگینی می‌کند؟ پر واضح است که علت اصلی این سنگینی مفاهیم کلی ارسطو و افلاطون بر اندیشه بشری عدم توجه لازم به طرح مفاهیم کلی غیر ارسطویی و یا غیر افلاطونی می‌باشد. پس ارزش اولیه و اساسی اندیشه شریعتی بیش از آنکه به اندیشه‌های مصداقی و جزئی او باشد به مفاهیم ابداعی انسانی و مذهبی او می‌باشد و بر پایه این مفاهیم کلی و ابداعی شریعتی است که پیروان اندیشه شریعتی در هر زمانی از تاریخ جامعه ما می‌توانند توسط این اندیشه ایجاد حرکت بکنند.

**قدرت‌گرایی یا دولت‌گرایی به جای تکیه بر استراتژی خودآگاهی بخش اجتماعی:** و اما در رابطه با آفت سوم مطرح شده از جانب این منتقدین

## شریعتی، مهدویت؟ انتظار؟ فلسفه تاریخ؟

و به این ترتیب بود که شریعتی تصمیم به انقلاب تئوریک در تشیع گرفت. البته آنچنانکه خود او مدعی است این اندیشه‌ها در اواخر دوران مسافرت تحصیلی‌اش در فرانسه برای او حاصل شد و به این ترتیب بود که شریعتی:

اولاً تصمیم به انقلاب تئوریک گرفت.

در ثانی معتقد شد که به دلیل اینکه جامعه ایران یک جامعه مذهبی می‌باشد و مذهب آن شیعه است، این انقلاب مذهبی می‌بایست از شیعه صورت گیرد تا بدین وسیله، هم روشنفکر ایرانی (آنچنانکه در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» می‌گوید) بتواند با مردم ایران پیوند پیدا کند (سر جدائی روشنفکر ایرانی از مردم را شریعتی در این رابطه تحلیل می‌کرد) و هم با پیوند روشنفکر با مردم شرایط جهت تحول مردم و در نتیجه تحول برای کشور ایران آماده گردد، از اینجا بود که راه شریعتی از راه اقبال جدا شد چراکه شریعتی معتقد گردید که در دستگاه استعمار حاکم تشیع صفوی از خون تریاق ساخته است و برای تحول، شیعه این استعداد را دارد که از تریاق تشیع صفوی بدل به خون تشیع علوی گردد و بدین ترتیب بود که نوک پیکان حرکت شریعتی به طرف تحول شیعه پیش رفت و در این رابطه پارادایمی که شریعتی جهت تحول شیعه انتخاب کرد، علی و حسین بود. البته شریعتی برعکس اقبال که تحریف دو اصل ولایت و مهدویت را علت عقب ماندگی مسلمین تشخیص داد. شریعتی با تیزبینی تاریخی که داشت و با عنایت به اینکه یک ایرانی شیعه بود، لذا سه عنصر عاشورا و مهدویت و ولایت را استوانه‌های دستگاه تنوکراسی روحانیت و اسلام دکماتیسیم و تشیع صفوی تشخیص داد، البته تعریفی که شریعتی از ولایت می‌کند با تعریفی که اقبال از ولایت می‌کند متفاوت می‌باشد، به این ترتیب که شریعتی ولایت را در بستر شیعه تعریف می‌کرد و آن را یک عشق مجازی غیر آگاهانه تبیین می‌کرد، در صورتی که اقبال ولایت را در کانتکس وحی و قرآن و محمد مورد تبیین و تحلیل قرار می‌داد. بنابراین مینا بود که شریعتی جهت تحول و استحاله شیعه معتقد به جایگزینی عشق آگاهانه گردید اما در رابطه با اصل مهدویت نظر به اینکه شریعتی آنچنانکه در کنفرانس‌های «شیعه حزب تمام» آخر حیات ارشاد مطرح می‌کند، زمانی که شیعه به عنوان یک حزب مطرح می‌گردد جوهر حیاتی این حزب در فلسفه تاریخ آن حزب خفته است، لذا در این رابطه است که بی فلسفه تاریخ کلا ستون خیمه حزب فرو می‌ریزد. در این رابطه شریعتی نیز می‌کوشید تا تمامی این اصول را در عرصه دستگاه‌های خود تبیین نماید و در این رابطه بود که شریعتی بزرگترین خلاءای که یک مرتبه در شیعه با آن روبرو گردید فلسفه تاریخ در شیعه بود. البته شریعتی بر پایه داستان هابیل و قابیل توانسته بود فلسفه تاریخ در قرآن را تبیین نماید اما وجود فلسفه تاریخ در قرآن از نظر شریعتی با توجه به تضاد جدی که بین تشیع و تسنن وجود دارد دلیلی نمی‌باشد تا توسط آن معتقد گردیم که همان فلسفه تاریخ قرآن، فلسفه تاریخ شیعه نیز می‌باشد چراکه تعریفی که شریعتی از شیعه می‌کرد کلا شیعه را یک نوع فهمیدن اسلام و وحی و قرآن می‌دانست و در این رابطه بود که شیعه را یک حزب نامید که این حزب دارای ده اصل می‌باشد که این اصول عبارتند از:

الف - جهان بینی؛ ب - ایدئولوژی؛ ج - استراتژی؛ د - تاکتیک؛ ه - خاستگاه یا پایگاه طبقاتی؛ و - جهت گیری طبقاتی؛ ز - جهت گیری سیاسی؛ ح - شعار؛ ط - برنامه تشکیلاتی؛ ی - فلسفه تاریخ؛

و از اینجا بود که برای شریعتی فلسفه تاریخ در شیعه به عنوان یک محور مطرح گردید. اما پس از اینکه شریعتی به اصل لزوم فلسفه تاریخ در شیعه دست پیدا کرد، سوال مهمی که در این رابطه در مقابل شریعتی

قرار گرفت اینکه آن اصلی در شیعه که او بتواند با تکیه بر آن به تبیین فلسفه تاریخ بپردازد کدام است؟ اینجا بود که شریعتی به اصل مهدویت رسید و بزرگترین انقلاب تئوریک خود را در این اصل ایجاد کرد و آن عبارت بود از اینکه 'اصل مهدویت، قرائت تشیع صفوی از اصل انتظار است آنچنانکه اصل انتظار قرائت تشیع علوی از اصل مهدویت می‌باشد. لذا از نگاه شریعتی انتظار تنها اصلی در شیعه است که می‌تواند با تکیه بر آن به تبیین شیعه از تاریخ پرداخت و یا قرائت شیعه از فلسفه تاریخ قرآن دانست و بدینگونه بود که شریعتی گم شده خود را پیدا کرد و بر پایه اصل انتظار (در کنفرانس «انتظار، مکتب اعتراض») به تبیین فلسفه تاریخ شیعه پرداخت، اما آنچه جوهر فلسفه تاریخ شیعه را از نظر شریعتی تشکیل می‌دهد، جوهر مبارزه طبقاتی و یا به عبارت دیگر جوهر سوسیالیسم طبقاتی بود.

**شریعتی و عاشورا:** پس از این تبیین فلسفه تاریخ بر پایه سوسیالیسم طبقاتی در کانتکس اصل انتظار بود که شریعتی نیازمند موتور این تاریخ سوسیالیسم طبقاتی بود، که در این رابطه بود که شریعتی به عاشورا رسید و توانست در کادر نوشته و دو کنفرانس تحت عنوان «حسین وارث آدم» از عاشورا به عنوان موتور تاریخ فلسفه تاریخ سوسیالیسم طبقاتی خود را بسازد، چراکه در آن دو کنفرانس و آن نوشته‌ها، شریعتی عاشورا را داستان مبارزه دو رود دجله و فرات که در آن نوشته از نظر شریعتی مبارزه این دو رود در تاریخ مبین فلسفه تاریخ طبقاتی سوسیالیسم شریعتی می‌باشد و از این منظر بود که شریعتی بر پایه حدیث امام صادق در توصیف کربلا که:

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و کل شهر محرم» و بر پایه این شعار و سوال امام حسین در روز عاشورا: «هل من ناصر ینصرنی - آیا کسی است که مرا یاری کند؟» از نظر شریعتی این سوال امام حسین سوال از شیعیان ابوسفیان و لشکر عمر سعد نیست، چراکه او می‌داند که همه آن‌ها تصمیم به قتل او گرفته‌اند، شریعتی معتقد است که این سوال امام حسین سوال از تاریخ فردا است و بدین ترتیب بود که عاشورا در عرصه فلسفه تاریخ شیعه در کانتکس انتظار به عنوان موتور تاریخ مطرح گردید، که مطابق این موتور تاریخ در دستگاه تبیین سوسیالیسم طبقاتی شریعتی، عاشورا به صورت یک نبرد مداوم و همیشگی بین یزید زمان با حسین زمان، بین حق زمان با باطل زمان، بین مستکبر زمان با مستضعف زمان، بین معروف زمان با منکر زمان، بین ابراهیم زمان با نمرود زمان، بین فرعون زمان با موسی زمان، بین محمد زمان با سران دارالندوه قریش زمان و بالاخره بین طبقه حاکم زمان با طبقه محکوم زمان، بین ناس زمان با خناس زمان، بین ملاء و مترف و رهبان زمان با به ضعف کشیده شدگان زمان، بین استثمارگران و استبدادگران و استثمارگران زمان با استثمار شدگان زمان و... مطرح گردید.

اینچنین بود که برای شریعتی عاشورا به عنوان مبارزه مداوم طبقاتی تا زمان نیل به اقیانوس وحدت «برابری و برادری و آگاهی» مطرح گردید و بر پایه این تبیین از تاریخ سوسیالیسم طبقاتی و آن موتور طبقاتی تاریخ که دستگاه تاریخ شیعه شریعتی بر دو پایه عاشورا و انتظار تدوین گردید. ولی این دستگاه تشیع شریعتی که از یک طرف از نظر شریعتی یک حزب تمام است و از طرف دیگر بر پایه این حزب، تمام شیعه باید دارای فلسفه تاریخ باشد و فلسفه تاریخ شیعی یک قرآنتی شیعی از فلسفه تاریخ اسلام داستان هابیل و قابیل می‌باشد و اصل مهدویت در کانتکس اصل

۱. به جای اینکه مهدویت را گرفتار چاه مسجد جمکران قم بکند - آنچنانکه اسلام فقهانی دکماتیسیم حاضر می‌کند - و یا به جای اینکه مهدویت را دکان حاج احمد کافی در مهدیه تهران بکند و یا به جای اینکه اسب تروای دولت احمدی نژاد و اسلام مصباح یزدی و مشکینی بکند و به جای اینکه مهدویت آنچنانکه مقام عظمای ولایت معتقد بوده و معتقد است عامل مشروعیت بخشیدن به نظام تنوکراسی و اتوکراتیک سی ساله رژیم مطلقه فقهانی حاکم بکند و...

سلسله بحث‌های در باب

## مبانی تئوریک هانیفت

### اندیشه‌های شریعتی

قسمت چهارم

شریعتی و نهضت نظری و عملی پلورالیسمی و پلورالیت‌های و پلورالستیکی معرفتی، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و اطلاعاتی در ایران: قبل از اینکه بحث تئوریک نهضت پلورالیسم و پلورالیزاسیون در عرصه عقلانیت نظری و عقلانیت عملی شروع کنیم بهتر دیدیم که به لحاظ نسب شناسی و ریشه تاریخی این نهضت، فلاش بکی به اندیشه معلم کبیرمان شریعتی داشته باشیم و از آنجائیکه شریعتی به عنوان تک سوار و معلم سترگ اندیشه پلورالیستی در جهان اسلام و بنیانگذار نهضت پلورالیستی در جهان اسلام و شیعه در عرصه عملی و نظری می‌باشد، با طرح دیدگاه او این بحث را آغاز کنیم. در رابطه با بیان پروسه تاریخی تئوری پلورالیستی در اندیشه شریعتی نخست باید به این نکات توجه ویژه داشته باشیم:

۱ - نهضت پلورالیستی از آغاز در اندیشه «شریعتی جوان» یا «شریعتی جامعه شناس» وجود نداشت و این نهضت به طور مشخص بزرگترین دستاورد در مرحله «شریعتی کامل» می‌باشد که از سال ۴۸-۴۹ این «شریعتی کامل» از دل «شریعتی جامعه شناس» متولد گردید و با تولد «شریعتی کامل» از دل «شریعتی جامعه شناس» بود که با استحاله «شریعتی انطباقی - علمی» به «شریعتی تطبیقی - ایدئولوژیک»، اولین دستاورد آن استحاله «شریعتی علمی» به «شریعتی تاریخی» بود.

۲ - مقصود از «شریعتی تاریخی» که همان «شریعتی کامل» می‌باشد که از دل «شریعتی جامعه شناس» متولد گردید آن شریعتی است که تمامی پدیده را به جای اینکه بر پایه متدولوژی استقرار فرانسویس بیکنی مانند پوزیتیویست‌ها سیانسی تبیین نماید، بر پایه تاریخ تبیین می‌کرد و همین تاریخی دیدن تمامی پدیده‌های طبیعی - انسانی - اجتماعی شریعتی بود که باعث گردید بزرگترین انقلاب و تحول متدولوژی و جهان‌بینی شریعتی اتفاق بیافتد و به عنوان بزرگترین عامل، جهت تبدیل «شریعتی انطباقی» به «شریعتی تطبیقی» یا «شریعتی جامعه شناس» به «شریعتی کامل» مطرح گردد.

۳ - نگاه تاریخی شریعتی در مرحله «شریعتی کامل»، خود به عنوان آخرین خاکریز و فتح الفتوحات نظری شریعتی نبود بلکه بالعکس به عنوان اولین سنگری بود که «شریعتی کامل» توسط آن توانست حمله‌های نظری خود را یکی پس از دیگری از آن سنگر از سر گیرد که این حملات برای شریعتی ایجاد دستاوردهای جدیدی می‌کرد که نخستین و بزرگترین این دستاوردها همین نهضت پلورالیستی شریعتی در عرصه عقلانیت نظری و عقلانیت عملی بود.

۴ - شروع نهضت پلورالیستی اندیشه شریعتی که از بعد از کشف نگاه تاریخی شریعتی تحقق پیدا کرد، نخستین بار در سال ۱۳۴۸ توسط شریعتی در کنفرانس «علی بنیانگذار وحدت» به شکل تئوریک مطرح گردید که بعداً در ادامه آن در کنفرانس‌های «شریعتی کامل» تا آبان سال ۵۱ یعنی مدت سه سال توسط خود شریعتی پرورده گردید.

۵ - در کنفرانس «علی بنیانگذار وحدت» که «شریعتی پلورالیت» متولد گردید، شریعتی با تکیه بر روایاتی مثل «لو علم ابودر ما فی قلب سلمان لکفر او لقتله» و یا روایت «ان فی اختلاف امتی رحمه یا ان فی اختلاف علماء امتی رحمه» که به طرق مختلف از جانب شیعه و سنی از پیامبر

انتظار تنها بستری در شیعه است که می‌توان در عرصه آن تاریخ شیعه را تبیین کرد و سوسیالیسم طبقاتی که مبین مبارزه طبقاتی تاریخ است در کادر آن تبیین نمایم و عاشورا را به عنوان موتور این فلسفه تاریخ که بر پایه دیالکتیک جامعه و تاریخ و دیالکتیک مبارزه طبقاتی استوار است، مطرح می‌شود که در کادر عاشورا مبارزه طبقاتی در عرصه فلسفه تاریخ یک مبارزه کوتاه مدت و موقت نیست، بلکه یک مبارزه درازمدت می‌باشد که عاشورای دیالکتیک این تاریخ و این مبارزه می‌باشد. اما دستگاه شریعتی با همه این احوال هنوز ناقص بود چرا که اگر چه در عرصه تاریخ و موتور تاریخ دارای تبیین مشخص علمی می‌باشد اما هنوز در رابطه با موضوع این تاریخ و موتور تاریخ دارای گره گم شده می‌باشد. در اینجا بود که شریعتی به اصل امت و امامت رسید و جامعه را در دستگاه فکری خود به عنوان امت مطرح کرد که این امت از نظر شریعتی دارای سه مشخصه می‌باشد:

الف - متحرک و پویا است؛

ب - متعهد است؛

ج - جامعه‌ای مترقی و تکامل پذیر می‌باشد؛

لذا، ضد گذشته‌گرایی و همچنین ضد جمودگرایی و طرفدار تحول و تکامل و ترقی می‌باشد. اینجا بود که شریعتی اصل ولایت را که اقبال در کانتکس وحی و محمد تبیین کرده بود، در عرصه رابطه امت و امام تبیین کرد و معتقد گردید که فونکسیون این رابطه جهت و سمتگیری تاریخ می‌باشد و بدین ترتیب که دستگاه شریعتی بر سه پایه انتظار و عاشورا و ولایت یا امت و امامت کمال نهانی خود را پیدا کرد. اما آنچه در این رابطه مهم‌تر از تدوین دستگاه شریعتی بر سه پایه انتظار و عاشورا و ولایت یا امت و امامت بود فونکسیون این دستگاه در رسوائی و از کار افتادن دستگاه هزار ساله اسلام شناسی دکماتیسیم یا تشیع صفوی و اسلام فقهاتی که درست بر پایه همین سه اصل شریعتی اما در شکل تحریف شده آن بنا گردیده، چرا که مهدویت انتظار و فلسفه تاریخ در دستگاه تشیع صفوی یا تشیع دکماتیسیم یا تشیع عامیانه یا تشیع فقهاتی و حوزه‌های بدل به دستگاه مشروعیت بخشنده به دسیاتیزم دینی و فقهاتی و... شده است.<sup>۲</sup> به همین ترتیب همچنین عاشورای دیالکتیک تاریخ و جامعه که تبیین کننده مبارزه مداوم حق و باطل تاریخ می‌باشد در دستگاه تشیع صفوی یا تشیع فقهاتی و تشیع عامیانه یا تشیع دکماتیسیم بدل شده به یک کارخانه اشک گیر از توده‌های ما که توسط آن توده‌های ایرانی دیالکتیک تضاد اجتماعی و تاریخی و طبقاتی و سیاسی خود را در دریای اشک ریزان کربلا به آرامش می‌کشاند.

**بنامز به بزمی که آنجا گدائی و شاهی مقابل نشیند**

اینجا بود که عاشورای تشیع صفوی از صحنه مبارزه تاریخ کنار می‌رود و وسیله آرامش بخشنده به مبارزه طبقاتی می‌شود. یعنی کاملاً عاشورا از محتوای تاریخی خود خالی می‌شود و به همین ترتیب اصل ولایت که در تئوری ولایت مطلقه فقهاتی تنها اصلی است که تمامی اختیارات محمد را به فقهای مطلقه حکومتی می‌بخشد و حتی آن‌ها را تا مرز سلطه بر نفوس توده‌ها بالا می‌برد، در اندیشه شریعتی بدل به سمتگیری تاریخی و عامل جهت بخشنده به حرکت تاریخ می‌شود و بدین ترتیب بود که سوسیالیسم طبقاتی شریعتی معنی پیدا کرد و دارای تبیین فلسفی و تاریخی و دینی گردید.

والسلام

۲. آنچنانکه مشکینی می‌گفت پای انتخاب نمایندگان مجلس هفتم هم امضاء کرده است یا آنچنانکه احمدی نژاد می‌گوید در سازمان ملل جهت حمایت از محمود احمدی نژاد هم ظاهر می‌شود و... در نهایت به قول محمود احمدی نژاد او می‌خواهد ظهور کند اما آمریکا نمی‌گذارد.



عقلانیت تاریخی شریعتی با عقلانیت سوسیالیسم او گردید که این امر عامل پیوند نهضت پلورالیسم شریعتی با عقلانیت سوسیالیسم شریعتی گردید و از پیوند این عقلانیت سوسیالیسم با پروژه پلورالیسم بود که پروژه سوسیال دموکراسی شریعتی متولد گردید و ماحصل آن این شد که در پروژه سوسیال دموکراسی شریعتی هم دموکراسی یک مقوله تاریخی باشد و هم سوسیالیسم، و هم این سوسیالیسم و هم دموکراسی بر پایه عقلانیت دیالکتیک تبیین گردد، زیرا در پروژه سوسیال دموکراسی شریعتی پروژه پلورالیسم در کنار دو پروژه سوسیالیسم و دموکراسی قرار گرفتند و اینجا بود که شعار حزب شریعتی که در کنفرانس «قاسطین - ناکتین - مارقین» مطرح کرد به صورت «آگاهی - آزادی - برابری» درآمد.<sup>۴</sup>

۱۱ - طرح پروژه نهضت پلورالیت شریعتی بر پایه دو پروژه عقلانیت دیالکتیکی و عقلانیت تاریخی باعث گردید تا توحید به عنوان دستگاه فلسفی شریعتی برای اولین بار در عرصه عقلانیت دیالکتیک، تبیین فلسفی پلورالیسم شود و در این راستا بود که دیگر برای شریعتی دیگر توحید مانند گذشته، اولاً اصلی در کنار اصول دیگر مثل نبوت و معاد و عدل و امامت نبود بلکه از نگاه شریعتی زیربنا فقط یک اصل بیشتر نبود و آن هم توحید بود که مادیت آن در اصول دیگر مثل نبوت و معاد و عدل و امامت نمودار می‌کرد ثانیاً - خود توحید هم مانند گذشته در پروژه شریعتی در اشکال توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و... تبیین نمی‌گشت، بلکه بالعکس در پروژه شریعتی توحید دوباره باز تعریف شد و به همین ترتیب بود که در توحید باز تعریف شده شریعتی توحید به صورت توحید طبیعی، توحید تاریخی، توحید انسانی، توحید اخلاقی و

۴. و گرچه شریعتی بعد از آزادی از زندان به علت برخورد عکس‌عملی که با جریان اپورتونیستی درون سازمان مجاهدین خلق پیدا کرده بود سعی کرد تا شعار استراتژیک خود را که آنچنانکه مطرح کردیم عبارت بود از «آگاهی - آزادی - برابری» بدل به «عرفان - برابری و آزادی» کند و توسط شعار عرفان یک پایه خودسازی فردی مذهبی جهت مارکسیست نشدن هواداران در واکنش عکس‌عملی به حرکت اپورتونیستی مجاهدین به شعار خود بیافزاید ولی این تغییر شعار دکتر در محیط بعد از زندان و محیط بعد از نابودی تشکیلات مجاهدین به علت کودتای اپورتونیستی و واکنش‌های سکتاریستی که این انحراف در جامعه ایجاد کرد باعث انحراف شعار استراتژیک شریعتی گردید چراکه اصلاً با شعار عرفان - برابری - آزادی نه تنها نمی‌توان فرد ساخت، بلکه مهم‌تر از آن این شعار در اجتماع سازی هم عقیم می‌باشد زیرا شعار استراتژیک باید بر پایه مکانیزم جامعه سازی استوار باشد نه مکانیزم فردسازی. در این راستا بود که ما این شعار بعد از زندان شریعتی یعنی شعار عرفان - برابری - آزادی را یک مرحله اعتلا در حرکت شریعتی تلقی نکردیم و دوباره به همان شعار استراتژیک قبلی شریعتی که شریعتی در کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکتین» مطرح کرده بود بازگشت کردیم و معتقدیم که تنها بر پایه این شعار است که می‌توانیم جامعه مورد قبول شریعتی را بر پا نماییم و تنها بر پایه این شعار است که می‌توانیم حزب مستضعفین بر پایه سه ستون پلورالیسم معرفتی - دموکراسی و سوسیالیسم بر پا کنیم. چراکه در این شعار شریعتی برعکس شعار «عرفان و برابری و آزادی» بر پایه جامعه سازی تئوری خودسازی مطرح می‌کند، در صورتی که در شعار «عرفان برابری و آزادی» تئوری عرفان یک تئوری خودسازی فردی و سوبژکتیو می‌باشد و همین عامل باعث می‌گردد تا بر پایه شعار «عرفان - برابری - آزادی» ما نه توانائی فردسازی داشته باشیم و نه توانائی تغییر و تحول در جامعه و حزب بدست آوریم. البته شریعتی در جزوه «خودسازی انقلابی» که باز آن هم بعد از زندان مطرح کرده است، مکانیزم فردسازی بر سه پایه «مبارزه - عبادت - کار» مطرح می‌کند که توسط آن تئوری فردسازی شریعتی در عرصه حزب و جامعه کاملاً تئوریک و علمی می‌گردد و دیگر نیازمند به طرح عرفان در کنار دو مؤلفه آزادی و برابری وجود ندارد. البته در همین جا بد نیست به این نکته هم اشاره کنیم که یکی از عوامل بحران سال ۶۰ حرکت نشر همین بستر قرارداد شعار سه مؤلفه‌ای «عرفان - برابری و آزادی» به جای شعار سه مؤلفه‌ای قبلی شریعتی یعنی «آگاهی - آزادی - برابری» بود، چرا که طرح عرفان مکانیکی در حرکت نشر در سال ۶۰ باعث گردید تا عرفان در تشکیلات نشر مستضعفین از صورت جمعی و تشکیلاتی به صورت عرفان سوبژکتیو و فردی درآید که حاصل چنین استحاله‌ای قطعاً به صورت پزینتیویستی گرائی یا فشری‌گری در حرکت نشر در سال ۶۰ شد و همین پزینتیویست در حرکت نشر مستضعفین در سال ۶۰ بود که باعث گردید تا به عنوان بزرگترین عامل کشتی تشکیلات نشر مستضعفین را به گل بنشانند و زمین گیر کنند.

اسلام نقل گردیده است، ابتدا به تبیین نظری اصل پلورالیسم معرفتی پرداخت و سپس بر پایه پلورالیسم معرفتی فوق به تبیین طبیعی بودن پلورالیسم دینی و پلورالیسم مذهبی شیعه و سنی یا تشیع و تسنن پرداخت و در کانتکس این پروژه بود که شریعتی اصل وحدت شیعه و سنی با حفظ پلورالیسم را حسنه دانست در صورتی که در این کنفرانس، شریعتی اصل وحدت فکری تشیع و تسنن را غیر ممکن و منفی اعلام کرد.

۶ - اگرچه شریعتی در کنفرانس «علی بنیانگذار وحدت» تلاش تئوریک می‌کرد تا به تبیین پلورالیسم دینی و مذهبی و اسلامی از زاویه معرفتی بر پایه قرآن و روایات بپردازد، ولی آنچه مهم‌تر از ریشه قرآنی و روایاتی تبیین پلورالیسم شریعتی بود و شریعتی در این کنفرانس حاضر به بیان آن نشد ولی در ادامه تحولات بعدی نظری او هویدا گشت این حقیقت بود که، شریعتی کشف پلورالیسم و نهضت پلورالیستی خود را در این کنفرانس نگرفته بود<sup>۵</sup>، ولی به ضرب قاطع آنچه که بدون هیچ شک و تردیدی می‌توان گفت اینکه نهضت پلورالیته شریعتی معلول کشف نگاه تاریخی او در مرحله «شریعتی تطبیقی» یا «شریعتی کامل» بود.

۷ - نگاه تاریخی، قوی‌ترین عامل تبیینی جهت تبیین و تکوین پلورالیسم یا نهضت پلورالیستی می‌باشد چراکه تا زمانی که ما انسان، تاریخ، جامعه، هستی و وجود را نتوانیم با نگاه تاریخی ببینیم، هرگز امکان ندارد که بتوانیم معتقد به پلورالیسم معرفتی یا پلورالیسم دینی، یا پلورالیسم اسلام شناسی، یا پلورالیسم شیعه شناسی و غیره بشویم و دلیل این امر هم عبارت از اینکه تنها با تاریخی دیدن این امور است که وجود این امور برای ما طبیعی می‌شود. یعنی انواع اسلام تنها هنگامی که پایه طبیعی و تاریخی داشته باشد، می‌توانیم به عنوان یک امر مثبت تلقی کنیم یا انواع ادیان توحیدی مثل مسیحیت یا یهودیت و... وقتی که پیدایش آن‌ها ریشه تاریخی داشته باشد می‌تواند امری مثبت برای ما تلقی گردد و به همین ترتیب در رابطه با انواع شیعه و سنی فقط زمانی که با نگاه تاریخی به آن‌ها نگریسته شود می‌تواند حسنه و مثبت باشد و به همین دلیل است که زمانی که شریعتی به مساله فلسطین می‌رسد فریاد می‌زند و می‌گوید: «والله اگر فلسطینی‌ای در دری که به پهلوی فاطمه زند شریک باشد و والله اگر موشه دایان محق انتقام گیری دری که به پهلوی فاطمه خورده از مردم فلسطین باشد» این نگاه پلورالیستی شریعتی همه مولود همان تاریخی دیدن شیعه و سنی و مسیحیت و یهودیت می‌باشد.

۸ - پروژه نهضت پلورالیته شریعتی هم در عرصه نظری و هم در عرصه عملی از بعد از کنفرانس «علی بنیانگذار وحدت» رو به اعتلا گذاشت و تا آنجا پیش رفت که شریعتی در تبیین فلسفی پلورالیسم، بالاخره در «اسلام شناسی هندسی ارشاد» جهان‌بینی فلسفی پلورالیته را برای اولین بار در تاریخ اسلام بر پایه فلسفه تاریخ تبیین نمود و بدین صورت بود که از نگاه شریعتی هم انسان، هم جامعه و هم طبیعت همه بر پایه تاریخ تبیین می‌شوند و همه پلورالیستیک می‌باشند.

۹ - پلورالیسم مولود نگاه تاریخی است، یعنی تا زمانی که ما با نگاه تاریخی به طبیعت و انسان و جامعه نگاه نکنیم، نمی‌توانیم صاحب یک نگرش پلورالیستیک گردیم و تازه اگر هم معتقد به پلورالیسم بشویم باز این پلورالیسم تا زمانی که با نگاه تاریخی تبیین نگردد دارای فوندانسیون تئوریک نخواهد بود و از آنجائیکه در پروژه نهضت پلورالیته شریعتی، پلورالیسم مولود نگاه تاریخی شریعتی بود این پروژه روز بروز در دستگاه اندیشه شریعتی چکش کاری و پرورده تر و بارورتر گردید.

۱۰ - از آنجائیکه در پروژه نهضت پلورالیته شریعتی که بر پایه عقلانیت تاریخی استوار بود عقلانیت تاریخی شریعتی بر پایه عقلانیت دیالکتیکی استوار بود این عقلانیت دیالکتیکی علاوه بر اینکه توانست عقلانیت تاریخی شریعتی را آبدستن نهضت پلورالیسم نماید، خود باعث پیوند

۳. آنچنانکه خود او در این کنفرانس می‌گوید از روایات و احادیث و آیات مطرح شده، نگرفته است، اگرچه این روایات و احادیث بعدا ایمان او را به کشف نگاه پلورالیته خود محکم‌تر کرد.

به آسمان منتقل کنند و با انتقال این تبعیض‌ها از زمین به آسمان وجود تبعیض‌ها را برای توده‌ها به صورت امری جبری و محتوم در آورند و به تبعیضات و اختلافات طبقاتی موجود در جامعه معنای آسمانی بخشند تا توسط آن توده‌ها راحت‌تر بتوانند نابرابری‌های و تبعیضات اجتماعی را تحمل کنند و حکومت غاصب هم توسط این نظام اعتقادی راحت‌تر بتواند این نظام را نگهداری کند و از هر گونه مخالفت با این نظام طبقاتی از جانب توده‌ها جلوگیری نماید. اینجا است که هنگامیکه سران قریش پس از تماس با ابوطالب به عنوان رهبر بنی هاشم برای محمد پیغام فرستادند که ما آماده‌ایم با محمد در خصوص پرستش خدای محمد و بت‌های خود یک شرکت سهامی ایجاد کنیم، بطوریکه یک سال محمد بت‌های ما را بپرستد و بعد یک سال ما خدای محمد را بپرستیم، محمد زمانی که در برابر این پلاتفرم پیشنهادی اصحاب دارالندوه قرار گرفت جمله‌ای به ابوطالب گفت که ابوطالب با شنیدن آن جمله برای همیشه فاصله تاریخی بین محمد و سران قریش را احساس کرد. محمد در پاسخ به پیشنهاد سران قریش در خصوص پرستش زمانی بت‌ها به عموی خود ابوطالب گفت «به خدا قسم اگر خورشید را در دست راستم قرار دهند و ماه را در دست چپم و از من بخواهند که برای یک لحظه دست از دعوت و مبارزه‌ام با بت‌ها بردارم چنین نخواهم کرد» و اینجا بود که در برابر این پلاتفرم تطمیعی سران قریش، محمد آخرین قطعه‌نامه تاریخی خود که سوره کافرون بود اعلام کرد، چراکه آنچه از پلاتفرم پیشنهادی سران قریش برای محمد مسجل بود اینکه خود این پیشنهاد در صورتی که از طرف محمد دفع و طرد نگردد کمترین اثری که خواهد گذاشت عبارت خواهد بود از ایجاد بحران ایدئولوژیک برای توده‌ها که کمترین فونکسیون بحران ایدئولوژیک به رکود کشیده شدن جنبش توده‌ها خواهد بود، چراکه آنچه محمد در کادر نهضت توحیدی و مخالفت با بت پرستی می‌خواست به تاریخ و جامعه مطرح کند عبارت از این بود که توحید به عنوان یک نظام آلترناتیوی در برابر نظام شرک و بت پرستی می‌باشد. یعنی آنچنانکه حکومت غاصب توسط نظام بت پرستی می‌خواهد نظام طبقاتی اجتماعی را به آسمان‌ها منتقل نماید تا توسط این انتقال آن را بیمه و گارانتی نماید، نظام توحید می‌خواهد این حقیقت را اعلام کند که این تعدد خدایان در شکل بت‌ها یک انتقال جامعه به جهان است، در صورتی که اگر روند واقعی رابطه جهان با جامعه را بخوایم ترسیم کنیم باید انتقال جهان به جامعه صورت گیرد طبیعی است که وقتی پروسه انتقال جهان به جامعه آنچنانکه توحید می‌گوید صورت گیرد، جهان می‌شود آینه و جامعه می‌شود موضوعی که ما باید آن را در آینه جهان مشاهده کنیم.

حال با توجه به اینکه توحید می‌گوید خدای واحد بر جهان حاکم است این حاکمیت خدای واحد بر جهان باعث می‌شود که توحید به صورت یک نظام فلسفی تجلی نماید که حاصل آن مخالفت با چندگانگی‌ها و تبعیضات موجود در جامعه می‌باشد که در اینجا نظام اعتقادی فلسفی توحید در برابر نظام اعتقادی بت پرستی قرار می‌گیرد و جنگ با بت پرستی از ابراهیم تا محمد معنی پیدا می‌کند که مبارزه نهضت عدالتخواهانه ابراهیم تا محمد با بت پرستی مبارزه با نظام اعتقادی است که حافظ و نگهدارنده نظام طبقاتی جامعه می‌باشد و تنها مقابله با این نظام اعتقادی است که ما می‌توانیم با نظام طبقاتی و تبعیض آمیز اجتماعی مقابله کنیم چراکه تا زمانی که توده‌ها اعتقاد داشته باشند که سرنوشت آن‌ها در زیر سلطه جامعه طبقاتی موضوعی است که از ازل توسط خدایان آسمان ترسیم شده است هیچ نیروی را یارای آن نیست که بتواند اراده و تصمیم خدایان در این رابطه تغییر دهد، خودبخود راهی جز تسلیم در برابر وضع موجود برای آن‌ها باقی نمی‌ماند و این بزرگترین آرزو و آملی است که طبقه حاکمه با تکیه بر بت پرستی آرزو می‌کند. بنابراین مخالفت محمد با بت پرستی در مکه مخالفت با چند مجسمه‌ای که در گوشه‌ای از خانه کعبه جا داده‌اند نمی‌باشد، بلکه بالعکس مخالفت محمد با بت پرستی مخالفت با یک نظام اعتقادی است که توسط این بت‌های طبقه بندی شده می‌خواهد جامعه طبقه بندی شده را از صورت زمین به طبقات آسمان منتقل نماید تا توسط آن نظام طبقاتی موجود در جامعه را به صورت یک ایمان آسمانی

توحید اجتماعی درآمد که همه این‌ها بر پایه توحید تاریخی که خود آن بر پایه عقلانیت دیالکتیکی تبیین می‌شد، استوار گردید.

۱۲ - مطابق این نگرش جدید شریعتی بود که توحید تاریخی دیالکتیکی شریعتی در اسلام شناسی ارشاد در اول و دوم<sup>۵</sup> با توحید فلسفی که با اقتباس از فرید وجدی در مقدمه «اسلام شناسی مشهد» مطرح کرده بود تفاوت ماهوی داشت، چراکه در اسلام شناسی مشهد توحید فلسفی شریعتی نه تنها بر پایه تاریخ تبیین نگشته بود بلکه بالعکس، بر پایه اخلاق فردی تبیین گشته بود که حاصل فونکسیون آن توحید انطباقی شریعتی ضمانت فلسفی اخلاق در عرصه سوبژکتیو بود نه در بستر ابژکتیو اجتماعی.

۱۳ - بر این مبنا بود که پروژه پلورالیته شریعتی که از کنفرانس «علی بنیانگذار وحدت» رو به آغازیدن کرد به عنوان یک امر تکامل پذیر و استکمالی و نومراتب شروع به رشد در فرایندهای عملی و نظری کرد و بدین صورت بود که در «اسلام شناسی ارشاد» این پروژه دارای پایه فلسفی تبیینی گشت و در «تشیع صفوی و علوی» پروژه پلورالیسم شریعتی دارای نمود تاریخی شد و در مقدمه «امت و امامت» پروژه پلورالیسم شریعتی به صورت یک متدولوژی و رویکرد در آمد و در کنفرانس «تفسیر سوره روم پیام امید به روشنفکر مسئول» و «تفسیر سوره انبیا» که همزمان با این در جلسه چهارم «تاریخ ادیان و اسلام شناسی» مطرح گردید پروژه پلورالیسم شریعتی به صورت علم تفسیر متن یا هرمنوتیک نمود پیدا کرد.

ادامه دارد

۵. البته در جلسه تکراری درس اول هم که در تاریخ بهمن ماه سال ۵۰ صورت گرفت نکاتی در رابطه با تاریخی تبیین کردن توحید دیالکتیکی توسط شریعتی مطرح گردید که بی سابقه بود.

تفسیر سوره کافرون - قسمت چهارم

## سوره کافرون اعلام مراسمنامه فلسفی - سیاسی - اقتصادی - محمد

**چگونگی پیدایش تاریخی نظام اعتقادی غاصب و بت پرستی:** بنابراین تا اینجا آموختیم که کلید فهم سوره کافرون در فهم تاریخی تکوین نظام اعتقادی غاصب که همان نظام بت پرستی در تاریخ بشر می‌باشد نهفته است، چراکه موضوع سوره کافرون اعلام رسمی محمد در مخالفت با بت پرستی است که در این سوره محمد نظام اعتقادی بت پرستی را به صورت دین مطرح می‌کند و علت اینکه محمد در سوره کافرون نظام اعتقادی بت پرستی را به صورت دین مطرح می‌کند عبارت از اینکه محمد می‌خواهد این حقیقت تاریخی را برای بشریت آینده به ارث بگذارد که مخالفت نهضت عدالتخواهانه توحیدی که از ابراهیم خلیل با شکستن بت‌ها در بت خانه بابل شروع شد و تا محمد ادامه پیدا کرده است، بدان علت این نهضت عدالتخواهانه در مرحله اول حرکت خود با بت پرستی نهضت خود را شروع کرده‌اند که بت پرستی به عنوان یک نظام مطرح بوده است نه یک پدیده خرافه پرستی فرهنگی و به همین علت بوده است که مخالفت ابراهیم تا محمد با بت مخالفت با مجسمه پرستی نیست، چراکه مخالفت با مجسمه پرستی تازه اگر به صورت یک حرکت تاریخی هم در آید یک حرکت روشنفکرانه جهت مخالفت با خرافه پرستی مردم بیشتر نخواهد بود، در صورتی که نهضت ضد بت پرستی ابراهیم تا محمد به خاطر مخالفت کردن با یک نظام اعتقادی است که توسط این نظام اعتقادی طبقه حاکمه یا حکومت غصب سعی می‌کند تا نابرابری‌های و تبعیضات اقتصادی - اجتماعی - نژادی موجود در جامعه را توسط بت‌ها



است که سوال دیگری در همین رابطه در اینجا مطرح کنیم و آن اینکه اصلا ماهیت تضاد و اختلاف اولیه چه بوده است؟ در پاسخ به سوال دوم است که به شواهد مختلف موجود می‌توانیم به صراحت اعلام کنیم که ماهیت اختلاف اولیه جامعه بشر بدون شک ماهیت اقتصادی-طبقاتی بوده است، چراکه آنچه که فلسفه تاریخ در این رابطه به ما می‌گوید عبارت از این می‌باشد که جامعه اولیه بشری نیاز به تولید نداشته و در کادر زندگی جمعی خود مانند حیوانات از سفره آماده طبیعت استفاده می‌کرده و چون در پای این سفره آماده طبیعت هر کس به اندازه نیازش از طبیعت بهره مند می‌شده است، لذا تبعیض و استثمار تضادی در جامعه نبوده و همین امر باعث می‌گردد که بشریت تا بشریت به صورت برابر با هم زندگی کنند. ابزار کار بشر در این مرحله ابزار اولیه بوده است مانند سنگ نوک نیز که با آن شکار می‌کرده یا چوبی که با آن میوه‌های آماده طبیعت می‌چیده که تمامی اینها به صورت آماده در طبیعت موجود بوده است و به صورت رایگان طبیعت در اختیار او قرار می‌داده است که با آن از صید در دریا گرفته تا شکار حیوانات و جمع آوری میوه‌های جنگل به انجام می‌رسانده است و به خاطر اینکه این ابزار جنبه ساده داشته و مستقیم و رایگان از طبیعت بدست می‌آورده است، لذا در انحصار کسی نبوده و همگان می‌توانستند به صورت مساوی از آن استفاده کنند و به خاطر در انحصار نبودن و در دسترس همگان بودن آن، علتی بوده تا اصل مالکیت اصلا در آن جامعه وجود نداشته باشد.

**علل پیدایش شیوه تولید کشاورزی در زندگی بشر اولیه:** به مرور زمان با افزایش جمعیت جامعه بشری و با محدود بودن امکانات طبیعت جهت پاسخگویی به نیازهای مادی آن جوامع این نیازهای مادی عاملی گردید که آهسته آهسته بشر در فکر کسب فرآورده‌های جدیدی از طبیعت گردد که برای نیل به این مقصود اولین گامی که بشر اولیه برداشت عبارت بود از اهلی کردن گیاهان وحشی و حیوانات وحشی بود، چراکه بشر اولیه وقتی که دید به علت راست قامتی و پتانسیل دست‌های آزاد او که توان استفاده از ابزار به او می‌داد و از این حیث نسبت به دیگر حیوانات برتری ساختاری داشت، کوشید توسط این استعداد خود ابتدا گیاهان وحشی که سفره طبیعت میوه آن‌ها را رایگان در اختیار او قرار داده بود به تسخیر خود در آورد و با اهلی کردن آن گیاهان، از طریق متمرکز کردن آنها به تکثیر فرآورده گیاهی بپردازد. از اینجا بود که کشاورزی به عنوان اولین شیوه تولید وارد زندگی بشر اولیه گردید و به موازات پیدایش شیوه تولید کشاورزی در زندگی بشر اولیه او طریقه اهلی کردن حیوانات وحشی که تامین کننده نیازهای روزمره زندگی او بود، هم فرا گرفت. لذا دستیابی به شیوه تولید کشاورزی همراه با اهلی کردن حیوانات وحشی توسط بشر اولیه باعث گردید تا بشر اولیه به تولید به عنوان یک پدیده مختص انسان در نظام طبیعت دست پیدا کند، پیدایش پدیده تولید در زندگی تاریخی انسان اولیه، اولین و بزرگترین انفجار و انقلاب تاریخی انسان بود چراکه توسط تولید انسان آموخت چگونه بوسیله دست‌ان خود همراه با ابزار تولید، فرآورده‌های غیر آماده طبیعت را جهت استفاده و بهره‌وری خود آماده نماید.

ادامه دارد

برای مردم مطرح کند و تا زمانی که این نظام اعتقادی در ایمان مردم توسط جایگزین شدن نظام فلسفی-اعتقادی توحید از میان نرود، امکان خودآگاهی و تحول اجتماعی-سیاسی-طبقاتی برای توده‌ها وجود نخواهد داشت. پس مبارزه با بت پرستی محمد و ابراهیم یک عقلانیت نقادانه‌ای است که توسط سردمداران این نهضت عدالتخواهانه جهت نقد قدرت حاکم به معنای اعم آن چه قدرت سیاسی و چه قدرت اقتصادی صورت می‌گیرند و از طرف انبیاء ابراهیمی تنها راه رهائی مردم از درد و رنج تبعیضات طبقاتی و نژادی در هم شکستن این نظام طبقاتی شرک و بت پرستی توسط نظام فلسفی توحید می‌باشد. بنابراین توحید در این صورت که شعار محوری و استراتژیک محمد در استراتژی مکی او می‌باشد طرح مکانیکی و مجرد و ذهنی و سوبژکتیوی اینکه خدا یکی است و دو تا نیست نمی‌باشد، بلکه توحید در استراتژی محمد طرح اعلام یک نظام اعتقادی و فلسفی می‌باشد که تا زمانی که ما به فهم تاریخی نظام غاصب اعتقادی نرسیم امکان فهم نظام اعتقادی فلسفی توحید نخواهد بود و بالطبع عظمت کاری که از ابراهیم تا محمد (در) خصوص بت شکنی و مخالفت با نظام اعتقادی زمان خود به عنوان اولین گام حرکت عدالتخواهانه خود کرده‌اند، درک نخواهیم کرد.

برای فهم پروسه تکوین تاریخ نظام اعتقادی غاصب باید برگردیم به آغاز تاریخ بشریت و ببینیم که در آنجا نظام اعتقادی غاصب چگونه تکوین پیدا کرد. آنچنانکه در آیه ۲۱۳ و ۲۱۴ سوره البقره مشاهده می‌کنیم جامعه بشری از آغاز از وحدت شروع کرده است نه از اختلاف و تضاد، و لذا اختلاف و تضاد امری بوده است که بعداً بر جامعه بشری تحمیل شده است «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتَمِينَ الَّذِينَ يَنْصُرُوا الصَّوْأَةَ وَالَّذِينَ يَنْصُرُونَ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُوا اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ - مردم در آغاز امت واحدی بودند پس پیامبران مبعوث شدن تا با بشارت و نذارت و کتاب در باب اختلاف بوجود آمده در امه واحد اولیه بین مردم حکم کنند در حرکت انبیاء اختلاف نکردند مگر آنان که بعد از آمدن پیامبران در حرکت جامعه ستم و بغی کردند پس خدا تنها آنانی را در اختلاف بوجود آمده هدایت می‌کند که به او ایمان آوردند خدا هدایت کننده به صراط مستقیم آنانی است که می‌خواهد.»

بنابراین آنچه از آیه فوق بر می‌آید اینکه جامعه بشری در آغاز امتی واحد بوده است بعداً این امه واحد دچار اختلاف شده است:

متحد بودیم یک گوهر همه	بی سر و بی پا بودیم آن سر همه
یک گوهر بودیم همچون افتاب	بی گره بودیم صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه‌های کنگره
گنگره ویران کنبد از منجیق	تا رود فرق از میان آن فریق

و پیامبران آمدند که این اختلاف بوجود آمده در جامعه بشری هدایت کنند اما نظام هدایتی که آن‌ها آوردند پس از چندی باز از درون دچار اختلاف شد و نه تنها در خدمت حل اختلاف جامعه بشری در نیامد بلکه بالعکس در خدمت بغی و ستم قرار گرفت و بر علیه هدایت مردم وارد کارزار شد، این نظام دوم همان نظام اعتقادی غاصب می‌باشد که با استحاله نظام هدایتگرانه انبیاء توسط متولیان دین شکل گرفت. خب حالا سوال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چه شد که امه واحد اولی دچار اختلاف شد؟ برای پاسخ به این سوال راهی نداریم جز اینکه که به سراغ فلسفه تاریخ و تاریخ برویم و پاسخ سوال خود را از گذشته بشریت بطلبیم تا ببینیم چه عواملی باعث پیدایش تضاد و اختلاف در امه واحد اولیه بشریت گردید. قبل از اینکه پاسخی برای این سوال خود پیدا کنیم لازم

وب سایت:

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)